

(بقیه از شماره گذشته، ص ۲۵)

بقلم : دکتر عادل رسول خیام پور

غلط مشهور

☆ (ب) ☆

- X باکره - (دوشیزه) از کلمات مجعول است و در کتب لغت بجای آن «بکر»
 بکسر با و سکون کاف ذکر شده است (۱).
- بخت نصر - (نام پادشاه معروف آشور) معمولاً بصورت «بخت النصر» یعنی
 زیادت الف و لام و فتح نون و سکون صاد تلفظ می شود ولی در اصل
 «بخت النصر» بدون الف و لام و بفتح نون و صاد مشدد است (۲).
- X بدایت - بمعنی آغاز که بیا مجعول است در اصل «بداءت» بهمزه است مانند
 «قراءت» (۳). ولی در شعر فارسی نیز بیا استعمال شده است چنانکه

(۱) - «مفردات» راغب اصفهانی، «المصباح المنیر»، «الکلیات» تألیف
 ابوالبقاء؛ «اقیانوس»، ابوالبقاء گوید: «و اما الباکرة فقیست من کلام العرب
 والصحیح البکر».

(۲) - «تاج المروس»، «محیط المحيط».

(۱) - فیومی گوید: «و البداءة بالكسر والمد و ضم الاول لغة اسم منه ايضاً
 والبدایة بالياء مكان الهمز عامی نص عليه ابن بوی و جماعة». و مطرزی در «المغرب»
 گوید: «البدایة عامیة والصواب البداءة وهي فعالة من بدأ».

نظامی گوید :

هدایت چون نبدشان در بدایت بدان محروم ماندند از عنایت
 بدو - بمعنی اول و آغاز که معمولاً حرف آخر آنرا و او تلفظ کنند در اصل
 « بدء » بهمزه است . و آن مصدر « بدأیداً » است از باب « منع » و « بدو »
 بواو مصدر « بدایبدو » و بمعنی آشکار شدن و در بادیه اقامت
 کردن است (۱).

بروات - بروزن صلوات ، جمعی است که از کلمه « برات » ساخته اند و « برات »
 خود نیز در اصل « براءت » بروزن « سلامت » است (۲).
 بساط - که اغلب آنرا بفتح باء تلفظ کنند بکسر باء است و آن « فعال »
 بمعنی « مفعول » است مانند « کتاب » بمعنی « مکتوب » و « فراش » بمعنی
 « مفروش » (۳).

بسطام - (شهر معروف) معمولاً بفتح باء تلفظ می شود ولی چنانکه یاقوت و
 دیگران ضبط کرده اند بکسر است (۵).
 بطء - این کلمه را که بروزن « شغل » است معمولاً بشکل « بطوء » می نویسند
 ولی برطبق قواعد رسم خط بی و او باید نوشته شود زیرا همزه آخر
 که بعد از حرف ساکن باشد بی کرسی نوشته می شود مانند « ملء » و « شیء »

(۱) - « منتهی الارب » .

(۲) - به « دائرة المعارف » بستانی رجوع فرمایند مطرزی گوید : « بری من الذنب
 والعیب براءة و منها البراءة لخط البراء والجمع البراءات بالمد والبروات
 عامی » .

(۳) - « مفردات » ، « المصباح المنیر » .

(۴) - در « منتهی الارب » گوید : « بفتح هم آمده یا آن غلط است »

وامثال آنها (۱).

بقاع - (جمع « بقعه ») اغلب بضم باء تلفظ می شود ولی بکسر است .
و شاید این اشتباه از کلمه « بقعه » که بیاء مضموم است نشأت
کرده باشد.

بقال - بروزن و صراف ، به معنی خواربار فروش استعمال می شود ولی
در کتب لغت بمعنی سبزیفروش است و خواربار فروش را « بدال »
گویند (۲).

بقم - (چوب معروف رنگرزی) که بروزن « قلم » تلفظ کنند در اصل « بقم »
بتشدید قاف است . و آن معرب « بکم » است بکاف عربی . و کلمه فرانسوی آن
« campêche » نیز بدان نزدیک است (۳).

ولی در شعر فارسی نیز بتخفیف استعمال شده چنانکه نظامی
گفته است :

درستش شد که این دوران بدعهد بقم بانیل دارد سرکه با شهد
بالاخره - (بمعنی سرانجام) چون در اغلب کتب لغت بشکل « باخره »
یعنی بدون الف و لام و باخره ، بحال نصب بدون الف و لام و بباء جرقید شده (۴)

(۱) - شاید اشتباه از اینجا رخ داده باشد که در بعض نوشته ها شکل « بطوء »
را دیده و گمان کرده اند که کلمه « بطاء » است که به آن صورت نوشته شده است
غافل از اینکه « بطوء » خود کلمه دیگری است بروزن « جابوس » که از حیث معنی
با « بطاء » فرقی ندارد

(۲) - بطرس بستانی در « محیط المحيط » گوید : « البقال بیاع البقول والمائة
تطلقه علی بیاع الاطعمة والصحیح انه البدال » .

(۳) - « المصباح المنیر » ، « منتهی الارب » ، « الالفاظ الفارسیة
العربیة » .

(۴) - « قاموس » .

۴ از اینرو آنرا جزو غلط مشهور شمرده‌اند. ولی صاحب «معیار اللغه» در ضمن ضبط اوزان مختلف این کلمه «بالاخره» را نیز ذکر کرده است. بلادرنك - که بقیاس «بلافاصله» و «بلاتوقف» و امثال آنها ساخته شده‌اند. X غلط‌های مشهور است. زیرا «درنك» کلمه فارسی است و نمیتواند ترکیب عربی داشته باشد.

X بلعجب - این کلمه را اغلب بخیال اینکه مرکب اضافی است از «اب» و «العجب» بشکل «بوالعجب» نویسند. ولی چنانکه فرهنگ نویسان تصریح کرده‌اند باید بصورت «بلعجب» نوشته شود زیرا «بل» لفظ فارسی است بمعنی «بسیار» که با کلمه «عجب» ترکیب یافته است (۱).

و همچنین است «بلهوس» و «بلفضول» و «بلکامه» (بمعنی بسیار کام) و «بلفانك» (بمعنی غوغا و آشوب بسیار) (۲).

کلبقیس - (اسم خاص) این کلمه را بعضیها بکسر باء و فتح قاف و عده‌ای بضم با و فتح قاف تلفظ کنند ولی بنا بر ضبط بستانی در «دائرة المعارف» بفتح باء و کسر قاف و بنابه «قاموس» بکسر هردو است. X بلوط - (درخت معروف) که بتخفیف لام شهرت دارد در اصل «بلوط» بتشدید لام است (۳).

بناء - که بعضیها آنرا بروزن «عصا» تلفظ میکنند در اصل «بناء» بروزن و کتاب است.

(۱) - «برهان جامع»، «فرهنگ رشیدی».

(۲) - صاحب «فرهنگ رشیدی» صحت امثال «بوالعجب» را از بعضیها نقل کرده و در مقام رد آن گفته است: «و حق آن است که در فرس این عبارات بعید است و در عربی صحیح».

(۳) - «المصباح المنیر»، «منتهی الارب».

بنی عباس - در اصل « بنی العباس » است. الف و لام آنرا حذف کرده و « بنی عباس » گفته اند.

بهاریه - (بمعنی ربیعیه) کلمه فارسی است که شکل عربی بدان داده اند. و اینگونه تصرفات پیش از باب ادب مردود است.

بهجت - (بمعنی زیبائی) که بکسر باء شهرت دارد در اصل بفتح آن است (۱).

*(پ) *

پندیات - بروزن « نثریات » نیز مانند « بهاریه » کلمه فارسی است که شکل عربی بدان داده اند.

*(ت) *

تبانى - (بایکدیگر قرار گذاشتن) از کلمات مجعول است و در کتب لغت موجود نیست.

تبراء - مصدر « تفرع » از ماده « براءت » بمعنی دوری که آخر آنرا بالف می نویسند و میخوانند در اصل « تبرؤ » بهمزه است مانند « تبرع » و « تبرى » بباء بمعنی « تعرض » است (۲) ولی « تبراء » بالف در شعر فارسی نیز استعمال شده است چنانکه خاقانی گوید:

علی الله از بد دوران علی الله تبرا از خدا دوران تبراء

تبرز - بروزن « تعرض » که معمولاً بمعنی بزتری و برجستگی استعمال میشود در لغت بمعنی بیرون رفتن برای قضای حاجت است و بجای آن در زبان عربی « تبریز » گفته میشود (۳).

(۱) - « قاموس »

(۲) - حریری ، « درة القواص فی ادهام الخواص » (قسطنطنیه ، ۱۲۹۹) ،

ص ۵۸ و ۵۹

(۳) - « النهاية » تألیف ابن الاثیر ، ((معیار اللغة)) ، « صحاح »

X بالینحال و تبرزه در کتب ادبی فارسی نیز بمعنی برتری استعمال است (۱).
تجارب - جمع « تجربه » که اغلب بضم راء تلفظ میشود بکسر آن است.
و این اشتباه شاید از نزدیکی وزن این کلمه بوزن مصدر « تفاعل » رخ
داده باشد.

X تجری که در میان فقها بر وزن « تانی » شایع است چنانکه گویند:
« آیا تجری عقاب دارد یا خیر » در اصل « تجرؤ » بهمزه است
مانند « تبرع ».

تجزی نیز که در میان فقها بیا معمول است و گویند: « تجزی در اجتهاد ممکن است یا
نه » در اصل « تجزؤ » بهمزه است.

لا تحکیم معمولاً بمعنی استوار ساختن استعمال میشود مانند « تحکیم روابط
دوستانه » و امثال آن ولی در لغت بمعنی حکم قرار دادن است و برای
استوار ساختن در زبان عربی کلمه « احکام » بر وزن « اکرام »
بکار میرود (۲).

تراجم - جمع « ترجمه » نیز بکسر جیم است ولی بعضیها آنرا بضم جیم خوانند. در
اینجا نیز مانند « تجارب » شاید نزدیکی وزن کلمه بوزن « تفاعل » این اشتباه را تولید
کرده باشد.

X ترجمه - که معمولاً بضم جیم تلفظ میشود در اصل « ترجمه » بفتح جیم است زیرا
مصدر باب « فعلله » است مانند « زلزله ».

X گرکه - بمعنی میراث صکه بفتح تاء و راه تلفظ میشود در اصل
« ترکه » بفتح تاء و کسر راه است. و گاهی برای تخفیف « ترکه » بکسر اول

(۱) - نهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی ، « التوسل الی التوسل » (نهران ۱۳۱۵) ،

ص ۲۰۳ ، س ۷

(۲) « مفردات » ، « مختار الصحاح » ، « الصباح المنیر » .

وسكون ثانی خوانند مانند «کلمه» و «کلمه» (۱)

تسییح - معمولا استعمال این کلمه را بمعنی «سبجه» یعنی منظومه مهره‌های معروف جزو غلطهای مشهور می‌شمارند. ولی چنانکه استاد علامه آقای محمد قزوینی در مقاله خود بعنوان «تسییح بمعنی سبجه صحیح و فصیح است» تحقیق فرموده اند (۲) کلمه «تسییح» علاوه بر ادبیات فارسی در ادبیات خود عرب نیز در معنی «سبجه» استعمال شده است

✕ ت سریع - بمعنی شتافتن اصلا در کتب لغت دیده نمی‌شود. بجای آن «اسراع» بر وزن «اکرام» است که «سرعت» مانند «قدرت» نیز اسم مصدر آن میباشد (۳)

تشریک - چون بسیاری از کتب لغت این کلمه را به «شراك» قرار دادن یعنی بند کفش انداختن، تفسیر کرده و متعرض معنی دیگری برای آن نشده اند از اینجا تصور شده است که استعمال آن در معنی «شريك» ساختن، مانند «تشریک مساعی» و امثال آن جزو غلطهای مشهور است. ولی حقیقت آن است که در بعض لغتها برای کلمه مزبور این معنی نیز قید شده است چنانکه فیومی در «المصباح المنیر» گوید: «و شرکت ینهما فی المال تشریک» بنا بر این امثال «تشریک مساعی» را نمیتوان جزو غلطهای مشهور شمرد

✕ تصاحب - در لغت بمعنی مصاحبت و دوستی است (۴) ولی معمولا آنرا از کلمه «صاحب» بمعنی «مالک» میگیرند و بجای «تملك» استعمال میکنند

(۱) - «المصباح المنیر»، «قاموس»

(۲) - مجله «یادگار» سال، دوم - شماره پنجم، ص ۶ - ۱۴

(۳) - «المصباح المنیر»

(۴) - «المنجم» .

تضامن - در «شُرکت تضامنی» و امثال آن از کلمات مجعول است
 در کتب لغت بجای آن «تضمین» و «تضمن» را قید
 کرده‌اند (۱)

تعدا - مانند «تبراء» بالف در اصل «تعدی» یاء است. ولی در شعر فارسی نیز
 بالف استعمال شده است چنانکه خاقانی گوید:

روم ناقوس بوسم زین تحکم شوم ز نار بندم زین تعدا

تعرفه - در «تعرفه گمرکی» و امثال آن که بزبان فرانسه نیز «Tarif»
 گویند در اصل «تعریفه» است (۲) که مصدر «عرف» بتشدید راء، وا
 گرفته و تاء نقلی بر آن افزوده اند. ولی اغلب گمان کنند که آن خود
 مصدری است مانند «تکمله» و «تبصره» و از اینرو آنرا بشکل «تعرفه»
 بدون یاء استعمال کنند و حال آنکه نه لفظ «تعرفه» در لغت هست و
 نه صیغه «تفعله» در فعل سالم قیاس است ولی چون کلمه مزبور از
 طرف فرهنگستان نیز بتصویب رسیده است (۳) شاید مانعی از استعمال
 آن نباشد

تعمیر - که معمولاً بمعنی اصلاح و درست کردن استعمال میشود در اصل
 بمعنی طول عمر دادن است. و برای اصلاح در زبان عربی «ترمیم» و
 «مرمت» بوزن «مذمت» را بکار میبرند (۴)

(۱) - «قاموس»

(۲) - بطرس بستانی در «محیط المحيط» گوید: «التعریفة المرة و فی -
 اصطلاح ارباب السياسة تطلق اولاً علی ما یؤخذ من الرسم علی الداخل و الخارج
 من البضائع ثانیاً علی الكتاب المتضمن بیان ما یؤخذ علی کل صنف منها ثالثاً علی
 لائحة اسعار العملة المعینة من الحكومة بقال عملة تعریفة لتمييز عن العملة الرائجة
 فی البندر».

(۳) - «واژه‌های نو»، تهران، ۱۳۱۹، ص ۳۰

(۴) «صحاح»، «المصباح المنیر»

تقاضا - که آخر آن الف نوشته و خوانده میشود در اصل «تقاضی» بیاء است مانند «توالی». ولی استعمال آن در نظم و نثر فارسی شایع است.
نظامی گوید:

چو کار از پهای بوسی برتر آمد تقاضای دهن بوسی بر آمد

تقدیر - که معمولاً بمعنی «قدردانی» استعمال میشود در اصل بمعنی اراده خداوند و اندازه گرفتن و در تنگی گذاشتن است (۱)

تکرار - بکسر تاء غلط نیست زیرا اسم مصدر «تکرار» بفتح تاء است (۲)

تکیه - که بیاء تلفظ میشود در اصل «تکأة» بهمزه است و تاء آن نیز از واو قلب شده است (۳)

تلگرافا - بنویس از غلطهای مشهور است زیرا کلاه «تلگراف» عربی نیست و نمیتواند تنوین داشته باشد

تلمذ - بر وزن «تصرف» چون در اغلب کتب لغت موجود نیست و بجای آن «تلمذ» بر وزن «تدحرج» است از اینرو آنرا جزو غلطهای مشهور می‌شمارند. ولی صاحب «معیار اللغة» «تلمذ» و «تلمذ» هر دو را ذکر کرده است.

تماشا - نیز مانند «تقاضا» در اصل «تماشی» بیاء است (۴)

(۱) - «صحاح»، «قاموس»

(۲) - ابوالبقاء گوید: «التكرار هو مصدر ثلاثي يفيد المبالغة كالترداد مصدر رد عند سبويه او مصدر مزيد اصله التكرير قلب الياء الفا عند الكوفية و يجوز كسر التاء فانه اسم من التكرار».

(۳) - «ذيل اقرب الموارد»

(۴) - «ذيل اقرب الموارد».

۱/ تمرکز - مصدری است که از کلمه «مرکز» ساخته شده و در کتب لغت دیده نمیشود

۲/ تمسخر - نیز مانند «تمرکز» در کتب لغت پیدا نمیشود و بجای آن «تسخر» مانند «تعجب» ذکر شده است (۱)

۳/ تمنا - که آخر آن بالف نوشته و خوانده میشود در اصل «تمنی» بیاء است مانند «تانی». ولی استعمال آن بالف در نظم و نثر فارسی شایع است. نظامی گوید:

دولت دنیا که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند

حافظ گوید:

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب

که حیف باشد از او غیر او تمنائی

تمیز - که بیك بیاء استعمال میشود (۲) در اصل «تمیز» بدویاء است.

۴/ تنقید - در کتب لغت نیست و بجای آن «نقد» و «انتقاد» است (۳)

تولا - که آخر آن بالف نوشته و خوانده میشود مانند «تمنا» در اصل

«تولی» بیاء است مانند «تانی». و «تولی» در نظم و نثر فارسی بالف شایع است.

سعدی گوید:

۵/ که عیبم کند بر تولای دوست که من راضیم گشته در پای دوست

۶/ توهین - که معمولا بمعنی استخفاف و کوچک شمردن استعمال میشود

در لغت بمعنی ضعیف ساختن است و در زبان عربی بجای آن «اهانت» گویند.

(۱) - «المنجد»

(۲) - سعدی: گوید

مسکین خر اگر چه بی تمیز است چون بار همی برد عزیز است

(۳) - «لسان العرب»، «ضعاح».